This Book belongs

Mohd Abdul Haq
Resident of Bassant Bagh
(Srinagar)
Kashmir

بعون صانع بیمکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

This Book belongs to Abdul Haque

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور مزین بطبع شد
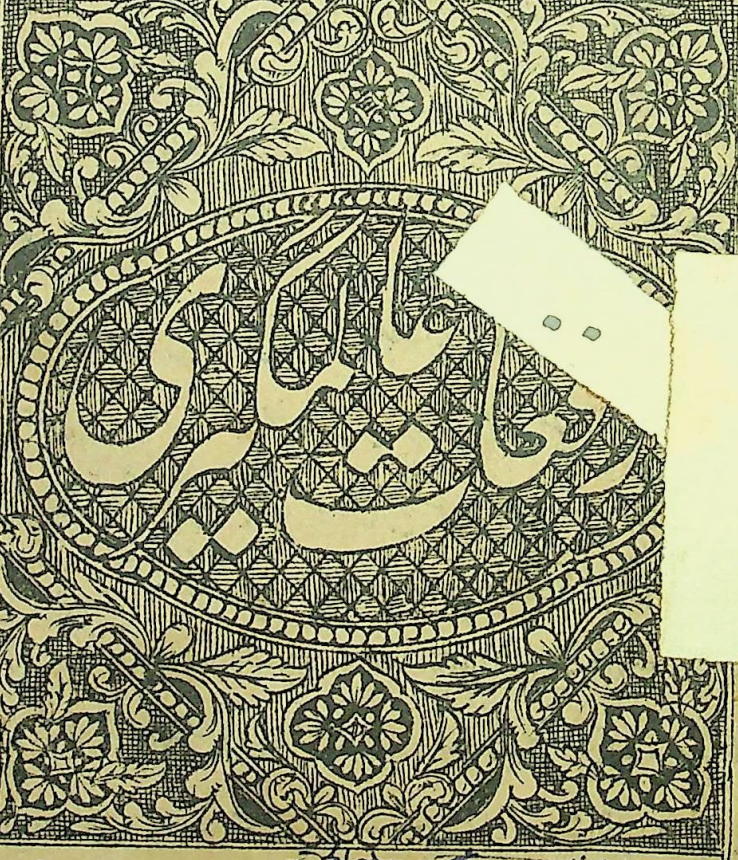
بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال است و بیان املای ستا
جهان پناهی که حلقه بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال
مهر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات
عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم بادشاه دادگستر عدل گستر ابو المظفر محی الدین
محمد اورنگ زیب بهادر بادشاه هندوستان است انار الله برهانه مبین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از بادشا
زاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر است و در بعض سلطان محمد اعظم شاه بهادر بادشاه
زاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة الالقاب سلطان محمد اعظم شاه
بهادر است و برادر نامهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زاده عزیز
فرزند زاده بهادر دارا زاده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر
مبین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم
بهادر و عمدة الملک مدار المهام دان فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا

سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ
اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصرت جنگ میرزا بخشی ایما ست از میرزا صدر الدین محمد خان
صفوی میر آتش از ترتیب خان و حمید فقط اختصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات
موسومه بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه اول مهین نهر خلافت فرزند
اً داتوام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّمه اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و
شان هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و لشکر افواج بادشاهی بسرگردگی مراد بخش نصوب
نمادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور بحالت آمد
ماتشمالت اهالی و اکابر آن دیار بپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و زر خزانه ضائع گشت
بجاست که گفته اند ما پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند* این فانی را
ارزو باقی ست که برین غیر از نیکه نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت بفرستم
مگر از آنجا چه می با وجود تاکید اکید حضور شما قند هار نگرفتید تا باین مهم چه رسد ظاهرا کار شما نیست عاقبت
محمود بر عارفست این محمود بی بود خود آفتاب سر گروه همت بدست آید چه دنیا چه شما فکر خود کنید که
درینجا مختیان چه رد خوابید نمودند در آنجا آنحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رقعه ۲ فرزند سعادت
توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّمه از عرضی بعرضی ظاهر شد که مسائل نوروز بطور اهل ایران تکلف کرده اند
فضل الهی عقاید خود دور داز ندایی بدبار داز که آموخته اند ظاهرا آن عرب که خود را سید میگویانید ع
نام کننده نکونامی چند تعلیم کرده باشد بهر حال چون این راز عیاد مجوس و باعتقاد کفار هنود روز
ریخ ماجیت لعین مبدا تاریخ هند من بعد بعمل نیاید و چنین جهالت بفعل نگراید بیت گفته گفته شدم
اگرگویم از شما یکتن نشد الله رجوع استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه رقعه ۳ مبین سلطنت برای اضافه
ازجا رمین که ظاهرا بسیار دوست میدارید عرضداشتی که نوشته بودند بمطالعه درآمد بیشی مراتب خرد و بزرگ

امکان نیست اگر دو طرف میرا اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر پدر خست پسر از کجا یافتند بهر حال عمرت دراز
باد که اهم غنیمت ربیاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴ همین پور خلافت لغزش سید
که آن فرزند نگاهداشت سپاه می نمایند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند ظاهر اقصد قندهار داشته باشند
خدا توفیق رفیق سازد ما استدعا آمدن دار السلطنت لاهور که درینولا کرده اند موجب آن معلوم نه شد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندو مشیر را از نوکری برطرف ع از ماست هر چه فساد ماست
رقعه ۵ همین پور خلافت باوجود سلامت نفس فتح الله خان چرا ناخوش کردید ما در ایام پادشاه
زادگی با امرا همچو سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بنحو شد لی تعریف و توصیف ما میکردند
بل با وصف اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره برادر
نامهربان حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند بتازیانه اغماض و تحمل متنبه شده از
سر انصاف اقرار بصاحب صلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارها دست بسته بر در بار و این مور ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را
رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگردار همه کاره را که بکار عمده شما می آید شکسته دل نمودید فرد گردنباز
لعل و گهر میدهی چه سود دل را شکسته نه که گوهر شکسته مفلسی یا مفلسی اگر حالا هم دلجوئی کنند بهتر و برای اصلاح
کار مفید تر است بیت نصیحت کنمت بشنو و بهانه مگیر که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر بیشتر بر چه زیاده
والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادتوام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی
معلوم شد که چیره زعفرانی بر سر جامه بلوانی در بر دیوان نشیند سن شریف چهل و شش دارم با
ریش و شش رقعه ۷ همین پور خلافه منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده انچه بر زبان او
شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا
مرخص میشوم و همه را بخدا می سپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که مخالفت نکنند و بجز گشت خون

گر بندگان خدا ابند نشوند انچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شد نیست ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت خلق الله که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام بادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ - فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه جهت آنها فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشیم و یادداز غمخوار یهای بیرزان فرزند جوان بخت میمد بد از کمال تحفظ بخوشخرام موسوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارتی تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ - فرزند عالیجاه داگالی انبه آن فرزند بندالله پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند جودت طبع دارند روادار تکلیف پدر پیر چرامی شوند بهر حال سدها رس و رستا بلاس نامیده شد رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه فره کهچری بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان بآن نمیرسد میخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روزیکه بیایند و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری * که یاری برخورد از وصل یاری * بیت هوس از سرم یکسر مو نرفت * سیاهی ز مو رفت و از رو نرفت * رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب بر آمد و کار دولتش ترقی روز به دارد حالا از ترتیب والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال بهم سنپتی و تنبیه جاتان فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شده که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه کچهواهه را همراه خود دارد و توپخانه وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آنروی نربدا دیده راه را باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ - فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که شکار کار بیکار نیست انسان اگر بامور عقبی تواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة واقعشده خود بدولت و به نفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه بر آمده باستار توفیق وضو کرد

بادراد و وظائف می پرداختند و بیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و در شیبان بسعادت دید از فیض آثار نواخته بعد برآمدن چهار گهری
بدیوان عام میفرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران جزو کل بار مجرا یافته دیوان اعلیٰ و میر بخشی تجویز
اہل خدمات و حقائق حسن تردد و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات
بعرض رسانیده و امیدوار هر کدام بانجاح مرام پرداخته دلگرمی دیگران مینمودند و بعد ملاحظهٔ معتاد
اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهری روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند و دران
مقام بخشیان عظام احوال سرفرازان منصب معروض داشته حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و
انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه عرض کرده فرامین بر مقدمه‌ها و احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند
تا قریب دو پهر این معاملات در پیش میبودند بعد برغبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد
متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و داد گستری بقدر سد رمق نوشجان فرموده وجز اکل
و شرب خفیفه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلبهٔ علم و مساکین و غربا و یتیمان و
بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس میداشتند استفسار نموده در
خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی با دل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری روز
از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند بس از ادای نماز ظهر اوراد
و تسبیح و ورد در اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلیٰ در آنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی
پرداخته اکثر کاغذها بدستخط انور رسانیده و چهار گهری روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین وقت
بخشی دیوان تن نو سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بتوجه تمام تفتیش
احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد
شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف میبردند و آنجا با معرفان شیرین زبان

بیان

و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان حاضر شیند اندرون پرده
نسوان و پیران و کور هر یک از فیق رغبت طبع شهرت داعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان عجائب
و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند حالا آنحضرت تا نصف اللیل دقات شبا روزی خود را باین
قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرمانروائی میدادند چون شفقت پدر در حق آن فرزند قلبی ست قلم بناء در
نوشتن و اطلاع دادن هر انچه خوب باشد بران فرزند ارجمند رفته بود بی اختیار هم ز موقت انچه بیاد آمد
بر زبان قلم دادیم معاف دارند رقعه ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر در سوار نیلی جلد
و تند میر خرچنانچه سید سعادت خان برادر ایشان از پا در افتاد و زندگی را جواب داد پدری در حضور بحضور طریق
سوار دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند و آهسته خرام بلکه بخرام و زیر قدمت هزار جان ست
رقعه ۱۴ فرزند سعادتمند توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ دیوان کارچکله کوڑا بر عایت خاطر افضل
اجهل معزول شده رعایای آنجا داد و بیداد دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داد روز دادی
هست و محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و تمامی بینه جزای اعمال حق دانسته باحوال سکنهٔ آنجا دارسند
و الا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه انچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ
دیوان خاص آن فرزند کارها بخوبی سر انجام میدهد غنیمت ست اضافه منصب و خطاب خانی گر بنویسند داده آید
آدم خوب مثل طلای بیغش ست بیت انچه بر جستیم و کم دیدیم و بسیار و نیست نیست جز انسان درین عالم که
بسیار و نیست روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیر دست بدعا بر داشته بود
یکی از ندمای گستاخ پرسید که هم آرزو باقیست گفت آدم خوب لیکن حرف خوبی گفته هر چند جوهر انسانیت اما
در خلقت انسانی جبلی ست هر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر
رام فره الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال ارد یا ضروریات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود
ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگر چه

ضابطه نیست که یکمرتبه از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست او برآمده پاس خاطر آن فرزند علاوه آن نمداد دادیم از همان ماهی مراتبها که از انجا آورده یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق مرتبه اوست بجا آرد رقعه ۷ - فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات حصه سپاه آن فرزند پرگنه سکر را داگذاشت نموده عوض آنمحال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است ازینجا گوشت و استخوان انچه بود برابر قیمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد رقعه ۸ - فرزند سعادتوام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقائع صوبه مالوه بعرض رسید که بهار سنگه کور باطن که از کمال نخوت و پندار مایه شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست نوک چند شیدست یوان آن فرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت ای خداقربان احسانت شوم + اینچه احسان است قربانت شوم + فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزند است که نوکر از دل و جان سرگرم کارهای عمده بادشاهی میکند باین توجیه که تهنیت خالی بر زبان نیاید تا لا مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند مرحمت نمودیم چون این هندو بهمان مثل است را آورده که گویا گنجشک مردانه باز را زده او را بمنصب پانصدی ذات و صد سوار و خطاب رائی و خلعت و شمشیر و اسپ سربلند بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی درخور که موجب امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه ۹ - فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بالی تغیر کردن به برادر داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه در دست را بدست خود شکستن است توم بالی در صوبه گجرات از بلها موقر و اسم و رسم سپاهگری می سازند فوجداریهای صوبه غیر از مینا بدیگران دادن دور از عقل است سورته جائیست که مثل حسن علیخان لیسر اله وردیخان و صف شکن خان و غیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بودند تا از عهده بندوبست انجا برآمده اگر متصدیان آن فرزند بنقشه عمل شجاعت خان هم راه روند خوبست و الا این صوبه گجرات است خدا نخواسته

سر رشتهٔ عمل یکدو جا بهم خورد ندارک آن بطول خواهد کشید پیشتر مختار اند بیت من نمیگویم این مکن آن بکن مصلحت بین و کار آسان کن، العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران بغارت میبرند و متردین با تیست نمی اینند آمد و رفت نمود هر گاه در قرب لشکر با دشاه اینحال بوده باشد در حال طرق دور دست معلوم میشود که منهیان اخبار معتبر بآنفرزند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی است کاتبان جدید بتهدید تعین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که باستیصال مفسدان بیخ و بن ده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند ننگ بد عملی تا کوراتوان که و بیت من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش والدعا رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه انجوره چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کچکره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ارجمند فرستادیم شکر بمر و عطیه بجا آرند و در ارسال آن الی سنه مبلافی مافات کوشند رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت عبد اللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان فیض ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد + رازق ما رزق بی منت دهد گفتیم همچنین بیت اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عافیت خود حصول دعا فرید نعمت و لیست نه برای آرزو و منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیر است نصف علاقه از حصه رعایا بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند و اوراد و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در میان باشند و زر نقد یا دیران مسکن ایشان مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی رسند که حق تلفی کسی نشود و بیت اقویا از حال ضعفا کوتاه باشند افزونی نعمت مشاهده نمایند به تقریب نالش سکنهٔ چکلهٔ کوثر این نقل بیاد آمد که بی اختیار به آن فرزند قلمی شد والدعا رقعه ۲۳ - فرزند

عالیجاه داروغه توپخانه ودیوانخانه را نوجداره نواح احمدآباد کرده اند واوتھانجات نخویشان واقربا

مزدور خوار سپرده مستغیثان بحمایت داروغه مذکور بعدالت آن فرزند بار نمی یابند وجمعی از مردم خوار

اوباش رنیق وآبادش شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد

و داد حق سبحانه وتعالی عادل ست اگر ظالم را کار فرما کنیم هر عذابیکه از ظالم بامور ما برآید عمل وبال آن

سزا داریم که ظالم را زور دادن بداد و داد خود ادا نرسیدن یعنی خود مجوز ظلم بودن ست بیت گندم از گندم

بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو رقعه ۲۴ ـ فرزند عالیجاه شل زاهد بانو ضعیفه تاکی بحال

تباه ومحروم خواهد بود برباد شما حقی دارد نواسها لیش انچه کردند نتیجه آن دیدند متعلقان بهیچ حال

تباه ومحروم خواهد بود برباد و روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد میر بد هوچه کار شهانه کرد فیل را

از شوخی بازداشت وخلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورد م مزوجه بگیرم برای خدا و خاطر ما سینه را

از کینه دیرینه پرداز ند وآن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول سازند بیت قدریان خوار سبزواری

قدر را که هرگز نباید ز پرورده غدر رقعه ۲۵ ـ فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان درحی نیست که خواهی

نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم ست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ ـ فرزند عالیجاه روزی

سعدالله خان در حضور بدبرآمد اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود

نقل برمیداشتم تا بعرض سانم فرمودند بیان سلطنت از عدالت افزایش ملک ومال از شجاعت وسخاوت

صحبت داشتن با علماء وفضلاء ومحترز بودن از قرب جهلا نشان عقل ست عامل بودن بر عقائد و مستقل ماندن

در عین شده اند متعصب بودن در امور دنیوی از تدبیر راضی وشاکر ماندن بر تقدیر دیر پائی خاندان از ترحم

نمودن بر یتیمان ومحتاج نشدن خرد از کام روائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح وصوابدید وزرا

مظفر ومنصور بودن باستمداد همت فقرا تهی دست ماندن از نیت ازاله درد دردمندان امید رحمت

داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان سپردند

له همت نعمه اور اراده ۱۲ ؎ جرائم جمع جریره کی جریره کے معنی گناه ۱۲ ؎ خیلے یاے مجهول سے بمعنی بہت ۱۲

دادند آخر روزی چند بهان محمودی زردوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها مشلند و بنا شیم بآن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق عمل همگنان رفیق باد رقعه ۲۷ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه ظاهر است بر ناظر دیوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقارخانه قمار میبازد حیف صد حیف با وصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی سرکارها راچه شد که خبر نمی رساند یار فرد و شی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه ظاهر ایشان یکماه طرف دریای تل در صید کلنگ بسر برند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد فاما در صورت فراغ از سر انجام امور متعلقه که بمنزله فرائض توانگفت خوشنما و خوش آیند تر است خصوصاً ادای حقوق ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا ذوق صید افگنی و مارا شوق قلاع شکنی و خرشن بچگان را گرفتنی هیهات معاش کجا و معاد کو بیت هر یکی ناصح برای دیگران ❊ ناصح خود یافتم کم در جهان ❊ عمر به بطالت میگذرد و کار از دست می اید فردا خدا راچه جواب باید داد ع کرم به بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ - فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوانست ع بیاد از دل کوه‌ها غم بردار رقعه ۳۰ - فرزند عالیجاه مهر انور سود اگر تبصدیت بنا در اصلا مناسبت ندارد و معنی چنان مینماید که دزد را پاسبان کردن بالکمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نیاید رقعه ۳۱ - فرزند عالیجاه قصبه دهد از مضافات صوبه گجرات مولد عاصی پر معاصی ست عنایت سکنه آنجا واجب دانند و میر منحنی را که از مدت فوجدار آنجاست استمالت و بحال دارند و حرف مریضان غرض که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان اینهاست در حق او نشنوند فرد عنایت بضعیفان گوشه چشمی دگر دارد ❊ بمهر کوچک خود لطف دیگر هست شاها را

رقعه ۲۳۔ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضائه غنیم لئیم رفته میگویند
که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را متقربان جدید
در نظر شما نتوانستند دید آن نفقه گذشته را طلبند و پیش ما بفرستند که لابد بر لیش خاوند والا بنویسند که بعد
اطلاع احوالش بتوان طلبید رقعه ۲۳۔ عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ ننویسنده
و حقوق خدمت و محو نگردیده در شه او همین و داماد و یک متبنی اند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن
العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هند و از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی می نمایند رقعه ۲۴
فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند
خان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار
عامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند بروز که بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق
خانه و افزایش مال و آبادی محال جاگیر سعد الله خان عبد الغنی دیوان خان موصوف کرده خودش
مصروف بجان و دل را مور سرکار والاست وقتی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما
سنگ پارس دارید باز نظر گذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی در صفت زر افشانی دارم
آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین صفت خود شما را هم موصوف میدانیم او را
بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کمیاب است آنچه بر جستیم و کم دیدیم
در بسیار ست و نیست ⁂ نیست جز آدم درین عالم که بسیار ست و نیست ⁂ خان مذکور آداب بجا آورد
رقعه ۲۵۔ فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مسله سوانح نگار ظاهر میگردد
اگر روز چراغ چراغ داد داد از دست غفلت داد داد رقعه ۲۶۔ فرزند عالیجاه شما را خوش تجویز و خوش تمیز
در همه چیز میدانیم ع زچشم بد نخوب ترا خدا حافظ ⁂ محمد بیگ ان تغیر کردن شیر آمد از خان را فوجداری
سورتهو دادن عجب عجیب امور شخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آدم آئنه حال باطنست

اینجا پنجهزاریان سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله

مؤقر و معتبر اند تعین میکردید مضائقه نبود و بهر تقدیر فوجداری سرکار ندکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان

مرحمت شده از نوکران قدیم وبیت نشان خود هر کرا لائق دانند برگمارند امان الله بیگ و بهادر بیگ

شروانی اگر دو رمی از ان نور الابصار اختیار کنند ظاهر ا متحمل این کار توانند شد دیانت دارد و وقت

حالی جز و اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضائع کاران مطلب جو موجود و خوش کردار ان نیست گو مفقود

حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتر و مهمات متکاثره می فرمودند

اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش

می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر مبذول

یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان

نوح مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهلکار و بیکاره بهم رسیدند حالا یک کس برای دیوانی

بنگاله که بحلیهٔ راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آه آه رقعه ۴۳

فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا

غافل میباشند در بارهٔ حاجی پور و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جور خطیر

میشود و از متیر گنج قریب لشکر گولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب را بشه میبرند

امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و او تهانجات بخویشان

خائن و مردار خوار سپرده مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمی توانند سر بفریاد زد حیف

صد حیف رفت چون شیفت میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علی از خاطر میرود

فوجداری به یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل

شجاعت خان نیکنام بوده اند با سکان شهر مدارست دارند و اشگاف میگویم که در دار الخیر

برعایت وغفلت از احوال عمال خود خواہیم شد و واقعہ نگار و ہرکارہای معتبر و محتاط در محال بگذرانند
و روزمرہ احوال حکام بخوانند و بر وقت تلافی بپردازند فرد چو پرسش گنہم روز حشر خواہد شد تمسکات
گناہان خلق پارہ کنند رقعہ ۳۸ فرزند عالیجاہ قاضی عبداللہ برحمت حق پیوست ما را و خلق اللہ را
درین خدمت خوشنود داشتہ از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او چندی قاضی
رکاب ایشان بود جوہر فضیلت و بیغرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیرتر از قضا نیست کہ
بندہ ہای او جل شانہ بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاۃ شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص
صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکہ باید موفق بود آدم خوب الناس در کالمعدوم رقعہ ۳۹ فرزند
عالیجاہ داروغہ عرض مکرر شمار احتیاط شنیدہ ایم این جا سیادش خان شاہ میر با وصف منصب
پیش و جاگیر سیر حاصل آغشتہ غرض است و مقتضی این کار را دیانت شرط اسد الدین پسر
دلاور خان کہ پیش ایشان است اگر این جوہر ضمیمہ شعور داشتہ باشد بنویسند کہ بحضور طلبیدہ شود و
بخدمتی مامور گردد این دل خستہ از خود رفتہ بغرض پیوستہ جویای انسان است آن حکم عنقا دارد
از حکیمی پرسیدند کہ داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی کہ جوہر یست از خلقت جبلی و مصقلہ
آب و تاب آن نظر غور و توجہ باطن آقا کہ نوکر بہیچ امر محتاج دور باندہ نماند و جوہرش در ہمہ حال روشن
و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردہ صفایش نگردد رقعہ ۴۰ فرزند عالیجاہ شنیدیم از چار کونڈہ تا قادرآباد
تو انبر راہ میزنند و مسافران کمتر راہ بسلامت طی میکنند احتمال غالب کہ بیخبری نخواہد بود و اعاقل
تکفیہ الاشارۃ شمار اخبر دور و نزدیک نزد و میرسد تا حال رد زجرا چرا علم ندارید فکر آن فی الحال
باید کرد و نوکر خوب را نوازش امتیاز بخشیدن بدرا بکیفر عمل رسانیدن عدل است الدنیا
مزرعۃ الآخرۃ انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی بد در حق خود فاتحہ خیر خواست جواب یافت
کہ دربارہ ستمگاران خدا و مظلومان دعای غیری اثری ندارد رقعہ ۴۱ فرزند عالیجاہ غنا

۱۶ مر یعنی بنیں اور راستہ میں ۔۔۔ ۱۷ عاقل تکفیہ الاشارۃ یعنی عقلمند کو اشارہ کافی ہے ۱۸ کیفر جیسے ۔۔۔

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ارجمند نوشتیم که
تنها نمانند و نباشیم چندین چیز بهترین اعمال است رو نداون بمردم و نرنجیدن بعدم حصول مقصد
و نرنجانیدن مردم و خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد
بار نداون پیش خود مردم جهال را دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن اهل فضل
معروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقاید بیخبر نبودن از احوال متوکلان بی مکاند
غنیمت داشتن وجود یگانی که بیگانه از خلق باشند بیش داشتن جمعیکه مصالح امور دنیا و عقبی بودند
درین عصر هم مردم بسیارند اما دل تفحص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهر البعد چندی بدتر ازین خواهد شد
فردمن وقیع زمانه و فکرم - که مبادا ازین بتر گردد + شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و نخواهید و
بگیرید و نگاهدارید رقعه ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن داتم اسب پهلواری که آن عالیجاه برائے
سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش یال و جمال همه صفات قربت دارد و بر اسب نیلوفر
و چه اچندین که تا حال سوار نشوند ظاهر از سوارے آنها محظوظ اند دو اسب ترکی بنام خوشخرام و صبا
رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام اله یار خان طیار شده اند برائے آنفرزند میفرستادیم اما آخته
بیگی مسک اشک میریزد که اسپان خوب چرا میدهند بهر حال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ - فرزند عالیجا
تفصیل مصائب سفر بیساق کهائی از نوشته وکیل و اظهار خواجه بش شنیده باشند حالت نادیدنی
و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان الحمد لله که صعوبت این بیساق سراپا مشاق بسر آمد
و نجیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از تاثیر سیارات کائنات میگویند اما فعل الهی در
انتفاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره
باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح نوازند درین ایام خضربیت یاد دارند که باباجی صفون و هو
قلعه بربالا باسم نول تارا موسوم تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بپرسند رقعه ۴۴ - فرزند عالیجاه در احمد آباد

میر عرب درویش را دیده اند البته باز بروند ودوام این شرمندهٔ عقبیٰ وطالب دنیا را ابلاغ نمایند وخیر خواه عواقب امور وسلامت ایمان از دل وجان مسالت کنند وبگویند که نزدیکی با جل ودوری از حسن عمل عمر این غافل بیجاصل گذشت قدری که مانده نیز لاحاصل میرود وقدم حیات پیش رود وفکر نجات پس فرد

انچه ماکردیم برخود هیچ نابینا نکرد در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۵۰ - فرزند عالیجاه ما جرای بی ادبی وناهمواری میر بدخو که از وقائع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواسا ها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند معاتب ساختن واز نظر انداختن او سمت وجوب داشت که بر حقوق مادر بیری نازد وقول سعدی نمیداند بیت منت منه که خدمت سلطان همیکنم منت شناس از وکه بخدمت بداشتت بهر تقدیر بالکه منان ایشان را بجوهر خرد وخلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوبست ع که مستحق کرامت گناهگارانند رقعه ۶ - فرزند عالیجاه اعلیٰ حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق وخیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت وسخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی ازراه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین ووفادار در عرصه روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست مناخر میباید که دریابد وبا آنها بپردازد وکار خود بسپارد وگوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلیٰ حضرت میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب ومتصدی خوب غنیمت ست هرگرا خدای تعالیٰ برتبهٔ اعلیٰ فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید وجوهر قابل را یگانه بسازد واگرچه بیگانه باشد واز جاهل بیجوهر بیگانه شود هرچند از خود ویگانه داند متصدی آشنا پرست قرابت دوست افتاده نیست رقعه ۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلیٰ حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق وبدگمان نباشد وهمه را شمول عواطف الطاف دارد وعرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این خرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل

حاشیہ (بائیں): سے ان لوگون کی ... ۱۲

حاشیہ (دائیں): ۱ عواقب جمع ہے عاقبت کی یعنی انجام کار ۱۲ ۲ نوکہ ... مواسا یعنی غمخواری ... ۳ معاتب عتاب کیا گیا یعنی غصہ کرنا ۱۲ ۴ حقوق جمع ہے حق کی ... درست اور سزاوار ۱۲ ۵ منان ... خدای تعالیٰ کے ناموں میں سے ایک نام ہے ...

۶ فائز ... ۷ تفحص تلاش کرنا ۱۲ ۸ ... مشغول ... ۹ این جماعت یعنی ... امیرون کے بارہ میں ... ۱۲

می سوزد حرف ناگفتنی بگویم نفاق با مردم کار ضائع کاریست رقعہ ۴۸ - فرزند عالیجاہ روزی
اعلی حضرت متالم بغسل خانہ تشریف آوردند سعد اللہ خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار
نمودند آنحضرت فرمودند کہ چند کس از ناظمان ممالک طعمۂ اجل شدہ اند و مردم دیگر را فروشکوہ بالفعل
بنظر نمی آید کہ از و متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشہ اینکہ مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد ست علیمردان خان
عرض کرد کہ رونق مہام خلافت از بنیاد منحصر بہ یمنیت شخصی نیست بالفعل ہیچ کس از نوکران خانہ
غلام چنان تربیت شدہ اند کہ بمنصب والای بادشاہی خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملہ نمودہ اند
اند بمجرد استماع اینحرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد کہ آخر روز بملازمت بیارد تا بسیر صورت
شیر آنہا کردہ شود چہ خوش باشد اگر کارہای خاطر خواہ منتشی گردد چنانچہ بر وقت بحضور پر نور
بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوہر انسانی و کاروانی دادہ ہر یک بعنایات و قدر دانی
خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول
عواطف خاص فرمودہ یکہزاری ذات و دو صد سوار اضافہ دادہ فرمودند ع ای وقت تو خوش کہ
وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانہ پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت
یکہزار مہر باہل استحقاق بخش کرد رقعہ ۴۹ - فرزند عالیجاہ کامیاب خان پیشکار بخشی نوشتہ است
بیت ہر کہ تیغ ستم کشد بیرون + فلکش ہم بدان بریزد خون + اگرچہ برای آنچہ کردید اما اگر
استعمال ناروا جائز نمیداشتند خوب بود معہذا قصاص اگرچہ از آئین عدالت ست لیکن دل
آزاری موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجاست کہ گفتہ اند ع در عفو لذتی ست کہ در انتقام
نیست + رقعہ ۵۰ - فرزند عالیجاہ سعادت توام محمد اعظم حفظہ اللہ و سلمہ احوالات سپاہان سوار
نادیدہ آید جہانگیر بادشاہ بہ چنین آختہ بیگی سیاست شدید نمودند خطاب صف شکن خان این
بیجوہر خیلے بیجا شد ع برعکس نہند نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت ست کہ آدم بی شعور ضائع کار

میباشد و باید کرد که از محن و مشاق و سفر و یساق وقت ضرور تجویز بموقع نمی توان نمود ایشان کسے
را از بندہ ہای رکاب خود تجویز کردہ عرض نمایند فرد باہمین مردمان باید ساخت ٭ چہ توانگر د مردمان مانند

رقعہ ۵۱ فرزند عالیجاہ واقعہ نگار پرگنہ نولی بو برادر خود می نویسد کہ پانزدہ شانزدہ ہزار روپیہ
ہر سال از راہداری می آید و امین و فوجدار زیادہ از ہزار و دو ہزار داخل جمع نمی نمایند فی الحقیقت
این راہداری نسبت راہزنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج و چہل یک میگرفتند مضائقہ
نداشت چون برین تقدیر خیانت امین ظاہر شود اول بتحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبہ و دیوان صادر
میشود و بعد اثبات فہمیدہ خواہد شد آنچہ از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیر دار گوارا ست و سوای
آن مال خالصہ شریفہ ست در عصر اعلی حضرت شخصی ہنگام عبور سواری خاص بآہنگ بلند برخواند کہ این
عصر میمنت اثر جامع حسنات ست خدیو عادل وزیر اعظم خبر رس و بیرون متمدین خلق اللہ مرفہ الحال شاکر
این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جملہ مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این حروف
سواری راندن اندکی مکث فرمودہ بندہ ہای خاص را از دور طلبیدہ دست بفاتحہ برداشتند و در انتہا
خلعت نواختند سعد اللہ خان در آنوقت بسمع والا رسانید کہ مصالح بقدر خواہش بقدر جوہر
پاک بہم میرسد رقعہ ۵۲ فرزند عالیجاہ سعید خان بہادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت
گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد اللہ خان از حق نگذشتہ گفت خوشحال
سعید خان کہ چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدہد بر زبان مبارک آنحضرت
رفت کہ نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارہای ماست صاحبان
رسالہ این منت بر ما گذارند کہ دبیر خوش تحریر بتقرر و عامل آبادان و سپاہی قبیلہ دار بسیار بہم
ہر جا باشد بہم رسانند و از نظر اشرف بگذارند امیر اتوبر را عرض نمود کہ آدم ہنر صنعت در عصر اقدس
مشق ہنر حسن عمل کہ میکند آخر کار منصب در خور و عطای خلعت فاخرہ امتیاز میباید حکم شد

دیوان اعلی امتحان جوہر ش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعد خان بہادر در کفاره اینہمہ حسن توفیق

خدیو قدردان دو ہزار روپیہ بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعہ ۵۳ - فرزند عالیجاه روزی بہادر

این دیوان سرکار برادر نامہربان فرد از نظر اعلی حضرت گذرانید کہ ده لک روپیہ بابتہ طلب تنخواه

ایام مابین از سرکار والا طلب ست بہ تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حوالہ سعد اللہ خان فرمودند

کہ از روی سر رشتہ و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود کہ اینچنین

زرہا از خزانہ تنخواه نمی شود ثانی الحال در مطالبہ و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد داراشکوه

بعد برخاست دربار بادیوان اعلی کلمات نابند گفت چون از روی فرد مرسلہ مشرف غسلخانہ بمسامع

علیا رسید ہمانوقت شقہ ببرادر نامہربان نوشتند و این فرد ہم بقلم آوردند فرد باصاف دل مجادلہ

باخویش دشمنیست ہر کس شد بر آئینہ خنجر بخود کشید دریافت صدق و بطلان خاصہ ابنای

ملوک ست بہار اہل کفایت خانہ شما و سعد اللہ خان صیانت مال میخواہد ہرگاه فرد از دفتر شما در

شده بود بایستی تحقیق نموده کہ تنخواه آن از سعد اللہ خان ممکن الحصول ست یا نہ ملول ساختن

بنده ہای بادشاہی خصوص سعد اللہ خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح

کاران صاحب شعور و اسطہ افزایش مال و خوش نامی صاحب معاملہ اند آخر روز ہمان محمود ہی

زر دوزی یکرنگ و سہ ہزار دینار نقد بہ سعد اللہ خان انعام فرمودند رقعہ ۵۴ - فرزند عالیجاه این

نقل زبانی شخصے معتبر بگوش رسیده بود در رشتہ تحریر کشیده شد کہ بگوش آن فرزند ہم رسد روزی اعلی

حضرت علی مردان خان و سعد اللہ خان در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوہر فشان

فرمودند کہ رتق و فتق ملک و مال منحصر در فہم و انصافست نعوذ باللہ اگر بادشاه بی جوہر بہ رتبہ

خلافت فائز آید وزرا و امرای حسن تدبیر را برردی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رود و

پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و تیقہ کم حاصلی و ویرانی شود شما جہد اند با فقرا و صلحا صحبت داشتہ

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نکاهد و هیچکدام به زبان نیارد و بعد ما
هر که از پسران فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضے اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که تمکین بود
خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان و تجمل در دولت همه دارد لیکن عدو و نیکوان دوست بدان
واقعشده ع با بدان نیک بد به نیکان بست + شجاع تر از سیر چشمی و صفی ندارد و مرادبخش مجهول الکیفیت
باکل و شرب ساخته دائم انجمن ست مگر فلانی این عاجز فانی ذی حزم و مآل اندیش بنظر می آید اغلب که
متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعدالله خان این مصراع مولوی بر خواند ع مرد آخر بین مبارک
بنده ایست + آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواند و میلش بکه باشد + رقعه ۵۵ - فرزند دلبند
من میگویند علی مردان خان و ابوسعید مرزا و قلیچ خان در جوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه
میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بمردم
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و اطفال اینها بر تنهاخوری این فرقه
و کم همتے ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصے در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرده فرمود
که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بقیاس ست که انسان را نه خوف زیان و نه غم مال و جان ست نه اندیشه
سستی دین و ایمان در زمان مستقبل نیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورها شدید ظهور خواهد یافت
عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر طریق غارتگری خواهند گرائید خلیفه عصر
چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق زائل
و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد دبیران بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم
ذوی القدر از بس بیدین و بیقید گردند عمداً باصلاح کار نخواهند پرداخت مستحقان امید با وجود گوشه نشینی
ایمن نخواهند بود بی شعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران بدملال خواهند
رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بیمهری شوهران فغان خواهند نالید

باران بر وقت نخواهد بارید حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک از
تنظیم کارفرمایان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواتین علانیه ساکن خواهند بود و مردان
پوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ - فرزند عالیجاه فاضل خان پیر پای شما در گذشت
دل بدرد آمد پیر از دار سر براه کار خوش اعمال بود علاوه تحاویل را سر حساب میداشت و خانه
این بی سر و سامان از بی سامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه
نباید گردید محمد خان پسر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت گیر اند چون منتسبان شما اکثر ملازم
میشوند حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید [illegible]
الرجال ست تا آمدن عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد حق حافظ
مریم جنبش ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت سگیر دیگر [illegible]
و تصریح نصایح میکنم که هرگز نام سعد الله خان خدمات عالی به برادران خود نمیداد [illegible] که خدا
بر اند از متصدیان همین بلا دانند خدای تعالی رفیق بهار اهدایت کند یا گردن بشکنند رقعه ۵۷
فرزند عالیجاه آنچه ذائقه پسند بندگان القه پدر پیر خوش گوار آید نعمت و دولت پسر جوان یاد باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست رقعه ۵۸ - فرزند عالیجاه جان و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات
مثل بنگاله دکن و کابل نیست که بنابر بعد مسافت و سر حد مملکت تجویز ناظمان خواه نخواه منظور شود
بر وتیره من بعد عمل نیندار انوقت که انتم قریب ست بوعده و وعید کار [illegible] باید کرد [illegible] گفته
در حدی که پیر فرتوت ست بنابر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بجال باشد بطور او را وا گذارند رقعه ۵۹
فرزند عالیجاه بفقیری حدیثی نوشته اند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمال ست گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من
میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست

رقعه ۶۰ - فرزند عالیجاه هدایا که امرا بر ذوالی آرند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه
این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید رقعه ۶۱ - فرزند عالیجاه ابتری که این مرتبه
فرستاده اند صورت دستور خوشتر دارا ست ولیکن هم خوب آمده سبک سر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه ۶۲
فرزند عالیجاه موسی خان بتجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یکبار هم خوب بر آید غنیمت ست
صورتش اندیشه نیست سیرتش نمیدانیم که جبلت نفس بگردد بسا امعلوم + کلیة الطبیعة هر کرا خدمتی باید
فرمود مخفی تشخص احوالش باید بود که ابنای پیادرا نتقدیم حسن خدمت فریفته نشاید و بار اغراض نفسانی
را کار نفرمایند اینجا بعد انتقال خان و محمد علیخان نسا ان فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که
آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان غرض را مقلب
القلوب دوا کند رقعه ۶۳ - فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبد القادر را دیوان
سرکار فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی بر آمد توقع دیانت از غیر متوقع رقعه ۶۴ - فرزند عالیجاه
شما سلیقه درستی و طیاری فراشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه هر جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران درین
ماده خبرگیری البته لازم ست رقعه ۶۵ - فرزند عالیجاه از وقایع نریدا بتفصیل معروض بارگاه والا گردید
که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند سنتامی شیطان همتای شقی بیچاره را شکست داده
ماده چیره باقی خانه و قافله را بسلامت آوردنی الواقع تلاش و جانفشانی او در قفایش سزاوار
تحسین و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ - فرزند عالیجاه
میر جلال که از آن فرزند جدا شده ظاهرا همشیرزاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی بود سیده ده کریم النسب
صحیح النسب جدا بر آورند رقعه ۶۷ - فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفای آنها
بی سبب نخواهد بود مدارا باید کرد حرف از اندخلق ارجمند ان توقع کار داشتن محض بی معنی ما آفتاب مشرف

قدغن ترکی است بمعنی اهتمام پادشاهان دور فارسی و هندی بمعنی تاکید مستعمل است و این مجاز است

بدیوار ایشان را چنین خیال بهر حال اگر بحضور اقدس بیایند و منصب بادشاهی اختیار نمایند مضائقه ندارد رقعه ۶۸ فرزند عالیجاه بیت همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید اند و سر باز مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بوالی نرسد داد رفع ظلم از سر او نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عاقل نویسند و بخشی دوم را بیقدر اختیار دادن و اعتبار افزودن که دیگر بیاد بکار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگر به استقلال آن دوم کار هر قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بخزویات ساخته او بیرد اختن محض بیچار باغی باز نشین و باش بیگانه او و در دوام افنی اگر چوری دانه او تیر از زخ سستی کمان را کج دید بنگر که هیچ گونه حبت از خانه او فرو تیر بن از آه مظلومان که بهنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزرسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص اخذ و جر بال بست آستنی را بخلاف خلاف را بر بست و انمودن همین حبابست خطے خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدما حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و کاست عرض میکرده باشند و باش مراتب خوبیشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه ۷۰ فرزند عالیجاه حسنت کفر حی را بر بارگاه اعلی حضرت بخطاب های امتیاز بخشیده دفتر داران فرمودند ارشاد نمودند که میان و با جاگیر طلبان این باشی یاد داشت نو سرفرازان و اضافه هر گاه رجوع شود چهار پنج منصب در آخر روز که بادر صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر گذرانند تا حسب و نسب هر یک نظر بالت و ریافته بر جاگیر حکم فرمائیم همچنین داروغه داغ تصحیحه حکم بود بر قدر دستگاه داغ بمواجب بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان بنمایند بسبب یساق بر شاق توجه از کارها بر خاسته بند و بست ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر سفر مودند که دیوانیان سر کوبیها و فو جداران داروغه عرض مکرر دکر دمه بخشیان و منصبداران را تنبیها اند همین تدقیق شعبه باید که بهتر از همه

باشند رقعهٔ ۷ - فرزند عالیجاه باجرای ادبی و بی اعتدالیهای هدایت کیش پنجابی که برمزار فایض
الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خم خورده رفت و حوصلهٔ خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکارها این احوال منکر در آن مقام
رفته بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که گوشمال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار
بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقعه نگاری برین بنا درداز پنجا گرز بردار شدید تعیین کردیم
آن لعین را البته بیارد ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند مارا ورچنین مقدمات روداری هیچ یکی
از فرزندان نیست با عنایت الله خان و دیگران چه رسد رقعهٔ ۷ - بخط انور در حالت نزع صادر شد
سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از
خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری
هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه وهم درو شنائی آن در چشم تاریک خود نمی بینم حیات پاینده
نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نه و از استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرده جرم و پوست تنها
گذشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیکی ست و آن عالیجاه از آن هم نزدیکتر عزیزیا
شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک بهندوستان رسیده لشکریان همه
بیدست و پا و سراسیمه چو من مضطرب که از خداوند تنهائی گزیده در حالت اضطراب است و چون سیماب
بیقرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمرهٔ گناهان همراه می برم نمیدانم که در چه
عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بر الطاف و رحمت الله قوی ست اما نظر بر اعمال و افعال
تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه باد باد ما کشتی در آب انداختیم - صیانت
بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر به عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق
و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگویند و رخصت ندیدم

اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن بالکل لا خدشه است کو نه اندیشی مؤنثات خزنا کامی
ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع رقعه ۷۳ - بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کام بخش که در
وقت آخرین ایام در فرموده‌اند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از
امکان سعیها نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنیده حالا که از همه بیگانه میروم به
بی بضاعتی شما ترحم دارم اما چه فایده عذاب گناه هرچه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرتست
که آمدم تنها و میروم باین قافله تعجب اگرچه از دوازده روز مرا خفقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت
هر جا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه
رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم ست حفظ و احتیاط بند ها بحسب ظاهر ضرور
عالیجاه هم نزدیک ست آنچه لازم بود در حق شما گفته‌ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان
کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره باشد شما را و فرزندان شما را بخدا می سپارم و خود رخصت
میشوم هم حالت اضطراب ست بهادر شاه جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک هندوستان
آمده فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول ست و حال بیگم داند
و دیپور والده شما در بیماری همراه بود اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هر چند گندم نما
جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و نا باندازه روا دار از کشیده والسلام رقعه ۷۴
بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح
غازی شکست و موجب مجرائی نمایان و تحسین و آفرین شده فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد و متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و
فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه [illegible]

جواب آنکه ملوکست توجه برگمارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و شروع اضافه مثل نوکران نه شوند که ملک از شماست و ماخود آفتاب لب بامیم رقعه ۷۵ - فرزندزاده بهادر فرزندان مزاجدان برای اضافه محله داران و واقعه نگاران می‌نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا مینمایند بلکه اگر داند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقع نگار نماند بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۷۶ - بنام شاهزاده محمد بیداربخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر بمن از خارج بعرض رسید که هنگام بودن فرزندزاده در فتحپور خیره سران بر موضع دوهره که جهة مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب به آن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما نه نگاشتند و سوال و جوابیکه میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۷۷ - فرزندزاده بهادر جوان شمانثار قلعه بربتی شاه راگ که بیشتر گرفته اید گذرانیده اید این مکرر ست و از فرزند عالیجاه بنابر اینکه در سیاق ست گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۷۸ - فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و دفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترقیب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و اهل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده هموزن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر مرتبه هفت بار با جناس جداگانه که در صدد تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب و مناسب بلکه ضعف فقر و عجز نادانسته در دنیا اسم دوا و اسم شافی الله کافی الله صافی رقعه ۷۹ - فرزندزاده عزیز سودای غایبانه چیست منصب پادشاهی بدون

خدمت بودن سایهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند یا نوکر خود کنند
این سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ ست آن نور الابصار را باین کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا بگذشت + تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن او بماند
و بر ما بگذشت + آینده چنین بعمل نیاید رقعه ۸۰ - فرزند زاده بهادر درین زمان قحط الرجال والنساء
کارها باستغنای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت
و معصیت کشد ع دیوار گوش دارد نفهمیده لب بجنبان رقعه ۸۱ - فرزند زاده بهادر من میان نجان عالم
مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالف ست رای دلیت را واسطه ساخته سرده را موافق باید کرد
و در تالیف دل نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای امیر سامانی فدا خان را
فرستاده شد رقعه ۸۲ - فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکند و دل گند را
از استیفای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار سزاوار تحسین آفرین بسیار ست
آفرین بسیار و شمشیر خان شما هم بدسر دستی سیت کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را شمشیر گده موسوم
کردم یکی را گرفتن و دیگر را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت کاسهٔ چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ - فرزند زاده بهادر دلجوئی لشکریان جزو اعظم فیروزیست آن سعادت
نهاد عالی نژاد و بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان
این پاریه نان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحبقران عرش آشیان است هر چه بیامن تفضلات بی همال بر آن
ایجاد و ازدیاد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید
و بهر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فیروز اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزند زاده بهادر مخلص مهربان خود که
خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطهٔ منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ در مکله

وبان و رام جنگی و خزانه و گھرنال و شترنال و گجنال و سواران یا یراق و اسپان و فیلان با گستوانهای
یراق و دیگر لوازمهٔ طمطراق آنقدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا درآمد شما که
مضاعف وی باید چرا زرها ضائع میکنید و بی مصرف صرف مینمائید انچه درکار بود ساختنش ضرورست و
دیگر همه خودسازیست رقعه ۸۵ - فرزندزاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال
خالی نیست مارا بمالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق آنچه صواب باشد
برنگارند رقعه ۸۶ - فرزندزاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال
ابد اتصال این نقرنهاد دشوارست تا باید چه رسد همگی بیامن افضال همال ایزد متعال نوشته باشند
که خلق الانسان ضعیفا واقع شده بیت از خدا دان خلاف دشمن و دوست * که دل هر دو در تصرف
اوست رقعه ۸۷ - بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضی کارهای ملکی در پیش ست و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا شوق
کرده بمجرد رسیدن فرمان مرشد قلی خان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی
روانهٔ حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸
فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق ست خوب نیست خاصه
ابنای ملوک ارتکاب آن بسیار بد مسائل حقیقه الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزا حق
بالسر والخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنها باید شمرد و تا نونهال مراد از خاک
استغفار خیزد و گلهای تمنیات از شرر آه مظلومان پژمرد این سودای خاص از کجا آموختید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بپردازید یا خود شمارا بهتر از دیگران
پنداشتیم و شد نمی انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ - فرزندزاده عظیم القدر
ایشان که در باب تنخواه پرگنه شنکرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیر خواهی از بهر او بجا آورده گذشته اگر شاه عالیجاه است مدعای مطلب از این فرزند زاده کرده اند
مضائقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای خام درگذرند که اخلاص و دوستی نمی‌افزاید بلکه آشوب می‌آرد
عمر در را شاید رقعه ۹۰ - بنام فرزند زاده عظیم اگر چه احداث نامی محال سری بدرد زر اندوزی دارد لیکن
معنی این محال مفهوم نمی‌شود که کدام مفتی بمعنی خود فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز
را دشمن جانی و مالی و بدخواه حال و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زرخیز
و زر ریز و همه چیز ارزان فراوان عطا کرده و رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی
شمارند رقعه ۹۱ - بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبر آباد یار وفادار بخشش اطوار در حفظ ایزد
متعال بوده مشتاق دانند در تحریر که سه شنبه بیستم ربیع الاول [illegible] شجاع غیرت سرفرازی با لشکر
ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب بود با آن بیانده‌ترین حضرت غرا همه بود مقابله نموده سزا کردار
ناهنجار و کنار تمام او بار و عیش بیده شیبه اند دست زبان که برآید که از عهده شکرش بدر آید
تفصیل این فتح بزرگ بعد از این نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامبردار جنگ ایستاد که نزد غنیم
آمده منزل کرده بود گریخته بطرف اکبر آباد رفت ظاهرا بوطن خود میرود خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران
المبین باید که آن عمدة الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این نشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم
رسانیده باداشکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه اهتمام واقع پرداز بالفعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرموده‌ایم و ما عنقریب باکبر آباد
می‌آییم رقعه ۹۲ - بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری
دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و بر این عطیه آگهی بخشید تا آمدن
او آن مزاجدان ازین قسم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس ننمایند و اهل مطلب
از امداد کار تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته بود دستش گیر بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد * فدوی بخانجهان بهادر بنویسند
سوداگران اسپان وغیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور
نداشت و یاد موت که قریب تر از شهرگ است چرا گذاشت از سخط الٰهی و غضب بادشاهی بترسد
و آنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواساها کند * چونکه از حد بگذرد رسوا کند * در خانه خود دیوان
کرده می نشیند ع چند گوئی خانه و این خوان من * آن فدوی از نصرت جنگ رسیده بطلبد که نگین زمرد
با مرحمت میشود لیکن تمام خطاب فا میکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و متفرق کرده عنایت کنیم
فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود * خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد * فقیر یکه امروز روح الله خان
آورده بود دیدم بطور اخلاف نه بشیوه اسلاف برچنین کس پدر میان عبد اللطیف قدس سره
الشریف بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را نمی دیده باشید گفتم با دنیا داران غرق
عصیان اگر لحظه هم بدیدن فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند
نمی بینی آنست که درویشان حال بر روش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را به بنید کور باطن
تر شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا روجه
الله تعالی العظیم اشتلالا ربقبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین راه خود را از ملاقات نیاز آگردو
انچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود
از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجیده حیله سازی و کار پردازی
نفس اماره بود و الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرهاست این کی مرده است * از غم بی آلتی
افسرده است * الحمد لله که از دو از نکرار راضی نیستم سیما نقصان راضی بودن از نفس ست آن فدوی
اخلاص انتفرای کرامت اختصاص عای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکنانند خود هم
سید صالح و کریم النفس ست اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا

عه با انبیذ ندہ رہو مجلہ مسکین ۱۲

وانتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب التماس آن فدوی
که عتیق الله خان بحال شده دو شرط بسیار ست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر
احدی ظلم نرود و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی واز
امن پر سازد که مسافرین شهر و دین تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب
قبول کنند و بعمل آوردنی باشد سند دهد والا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود
هر کرا امیر ناحیه میکرد عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی
احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب
اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود
نماید احیانا اگر بنابر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم یا سه درم بگیرد زیاده ازین جائز
ندارد پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط
بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست ما که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز
یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیه صواب اکبر اثر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در برات
قریب قندهار مقیم شده باشاره والی انجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیه نامرضیه می کشد فرموده آید
نظم رفت از دلم قول آن کاسه گر، که میگفت با کاسه بر خطر، ندانم که سنگ سپهر قضا، ترا اشکند
بیشتر یا مرا، تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر
برداشتن در ملتان با سامان شیرگ تا انفصال تقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بمصالح
و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران صاحب داعیه که بازوختن نارسره قناعت
دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان به ندامت داده یکی از انجمله دارا شکوه بوده

اگر نوائح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید وحق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را نمیگذارد که دمی چند باسایش برآرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام

رقعه ۹۶ فرد فرستادهٔ امجد خان متضمن بے اعتنائیهای نواسهای امیر الامرا بسر محمد مظفر بخش پیش آن فدوی فرستاده به محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار الخلافت آینده تغافل نکردن ودر چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست نگاه وفرمان هم غفرستم اگرچه درکار نیست فرد چشمی دارے وعالمی در نظر ست + دیگر چه معلم وکتابت باید، از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکے نشانده چه معنی دارد باآنکه افراد وقائع پیش ما میرسد عجب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده باشد اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونهٔ معاملات درگاه الٰهی ست در می آید یا می نویسد که این بدعت خانگی را که در راه چیده هست بردارد والا برداشته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه بیت بس کنیم وزیه کان را این بس ست بانگ زدیم اگر در ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب برای قلیچ خان علیحده شده ساده ست اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب چنین قلیچ خان ست بداروغه جواهر خانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام خطاب وکنده بخان مذکور رساند رقعه ۹۷ خطیکه روح الله خان بآن فدوی فرستاده بود باطوار بمبالغه در آمده اما مدعا مفهوم نشد نقشه برطبق نوشته خود بفرستد واسد عای بجای کمی عبد الله خان کرده لی آنکه کاری از بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور بر سر کار ست عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از دکار دست بگیرد تا این عنایت گرانی نکند وکاریکه برای او دلیب درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او داد این قلعه چرا میگرفت در جلدوی آن چنین عنایت جا داشت حالانکه خود رسیده دیبی راجه رو ماند

گر بخاطر ادیا نفس محض رقعه ۹۸ امیر خان امسال الی ندر بدیه فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع بر آید
نویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه در کار نیست فرد حرص قانع نیست بیدل ورنه
اسباب معاش آنچه با در کار داریم اکثری در کار نیست رقعه ۹۹ آن فدوی را خبرها آنکه امیر خان در
گذشت اگرچه ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست + این فدوی به دیوان
دار السلطنت لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن سرور مجدد گرد تمام که نقیر و قطمیر دوامی درمے
بلکه پر کاهی فروگذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز تنقید هر چه تا شر خبر گرفته و از تبعه و تحقه با بیم
دبیم استفسار کرده هر چه یابد در قید تصرف آرد که این حق عباد است تشخصی را که خلیفه وقت بصلاح
یا فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او سرآیاس
خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا باز بگیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئله بسیار گفتم دم زدم رقعه ۱۰۰ محمد خان را صد اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک
حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکناند و مخلص خان در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت مکرم خان
هر چه کرد نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ سرپیچ منی به پسر محمد امین خان دادیم به صاحب جمع جواهر خانه حکم رساند
که دسته تا لقیمت مناسب آخر زمینظر بگذارند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ بشخصیکه از چهار هزاری منصب کم
داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است جهت دلخوشی او چنین عطا مضائقه ندارد اعلی حضرت هم به پسر
صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسید و بزرگ شد آن بستن آن نهی فرمودند رقعه ۱۰۲
فدوی درگاه حسین علیخان با فرزند زاده معز الدین بهادر بر همزدگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد چنانچه
شاهزاده گان او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل بسیار مرد را
ببلی قدر کمان چون بکشید در بدکباده شود + اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا -
رقعه ۱۰۳ انشا نیکه فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند به مطالعه در آمد

برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهة تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود سنجد که رخصت فتح اسد خان بکابل نشاید که خوب
نباشد اول اینکه صاحب او ست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گو با روح الله خان
همراه داده بودیم با خان مذکور هیچ سلوک میکرد که گویا او تعینه اوست باوجود آدمیت و مدارات
او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند
میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته
بجای دور دست رود یا مثل شاه بهادر باخبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص
ازین مراتب جمع باشد چه مضائقه والا بودن او در رکاب اولی رقعه ۱۰۵ فدوی با اخلاص ثانی
محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که حین پور خلافت تقرر شد و طلب سپاه بسیار شده جاگیر
اینقدر مناصب نامناسب مواجب بموجب بکدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شده و نیمه انعامات و رعایت
بیجا بظهور رسید چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل بغیر الف لا نمیدانند ابهم یاد ندارند و تفسیر این
گاهی سهواً هم میخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره ام در چشم بندی خدا دیوان هم
مجهول ست و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اهتمام خان بدنیست رقعه ۱۰۶ با اخلاص
شب ابوالوفا عرض کرد که اسباب نمازخانه مستعمل فرسوده شده دیگر کارخانجات تیار باشد و
همین کارخانه تیار داشتنی مندرس شود از مسلمانی بعید ست بخانسامان زود حکم رساند که هر چه درکار
باشد باظهار داروغه سرانجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷ فقیر شبینه
بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود که این هم ریا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از انها
رد فتوح ست خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال ست هر چه کسبی بهر حلال ست اگر از
محصول چند ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شریک دولت برای خود تجویز نموده آنرا صرف

خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه پدر دیش بے پروبال چه طور حرام نمک گفت و جهش سپرد

اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا آنچه بندها نان بخورد اگر از خود چیزی تراشند

و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له ذنبه شصت بندبان و بندگان را در مجلس

راه نمی داد بلکه در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال

گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا و التسلیم رقعه ۱۰۸ فدوی با اخلاص

گله فتح الله خان الحال نوشته اند یا وقت رخصت خان مذکور میدانستیم که صحبت این فضول با شاهزاده

بر آر نخواهد آمد اما چه کنیم یار البطور نمی گذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند یار پانصدی ذات

فتح الله خان و سه صد سوار تا بنیان کم باید کرد و سپاهی کی با بر طرفی خطاب بهادر بد فتر بخشی دوم

داده شد و حسب الحکم تاکید زیاده گذشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود آزرده کند

و بالقای نشه خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم مردان جان بناموس داده است

ممنون پرورش ولی نعمت را سرگران نماید بایستی باین وسیله بزرگ قضای باید بدست آوردی بالتماس

ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوب است این اشاره در حق او بدید به باد شاهزادن

خدمت شکست کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر سنتای شیطان همانا ضرور بنجا

تیر در جنگ برای آن متمرد سر جنگ تاکید بنویسد که پیش از دست برد و دست جسارتش

و بیهوده ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سر انجام نیافت و

چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ناکرده کار است و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و کمی مراتب متعینه باید نمود

اگرچه این بیت طلسم ع پیر مرو سر گشته و گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه بر پا کرده است و مردم

آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت ادمیخارد یا ملک را لی ملک بده مرشد و بخشی نویسانند

مطالبه آخر در یا فرد بعرض رساند تا کمی منصب ش آن بیهوده پیش افزوده آید قهر باید نواخت

یعنے منصب ... گھٹا دین تا کہ اپنے ہوش میں آ جائے

دنیا نه متاعی است که ارزد به نزاعی

فراق نخواهد چوبدست بیرون نهد چون قدم بکجروی نزراه زبردست خان سپاهی است و در کار بادشاهی
به از پدر در دارالسلطنت لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کین آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین برنگارد و خلعت مهربانی برای او فرستاده یکتا فرع که مرد و خوشدل کند کار بیش

رقعه ۱۱ - فدوی با شاهزاده محمد کام بخش معامله ناتمام با خانه محمد اعظم شاه باید بجد و استغفار نموده باهم صفا داده
دنیا نه متاعیست که ارزد بنزاعی رقعه ۱۲ - اعتقاد خان که به تسخیر پنهالا مامور شده حسب الحکم در باب دستگیر
کردن پنهالا باید نوشت و تاکید نمود و نیز فقیر خان بنگویند که در محاصره تعلل نموده سبب آن هست باده
غرور جریده از راه بی بنا بر نزاع با قوم بسی بی قلعه گلکنده رفته شده و ممی تقسیم نمود غالب که مست بر باد بد
و آن بی راه رو ظلم آزار در باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار
رساند رقعه ۱۳ - آن فدوی فرزند باغ پرورده گلدسته تفریح بدست آرد و مردم چوکی امروز چه از سائر
و چه غیر آن که همراه او خواهند بود و در استرضای خاطر او کوشیده سر در بر سر در خواهند افروع چون
از درگستی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۴ - فدوی درگاه عالی جاه آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال
باید رفت و با مراکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رسانند رقعه ۱۵ - فدوی درگاه مخلص خان
بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوالها باید پرسید این مردم غنیمت اند
سلیقه عرض ادای اعلی حضرت را بسیار خوش می آید جای آنست که جوهر بندگی و فدویت چنانچه باید دارد
خدا شفا دهد پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار است او را بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سیپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که بادشاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن
فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی نهند دیگر
گرفتن راه های بیجا و گشایش قلعه از او تواند شد چه به ازین والا سردار خان هم کهنه عمل است

بد نیست باشد رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده عالم بهادر مقرر ست بخشی الملک
و مردم دیگر را با فواج خود ها برای استقبال باید رفت و بآئین گزین وردهٔ چشم ها روشن ساخت بیت خوشا
وقتی و خرم روزگاری که یاری برخورد از وصل یاری رقعه ۱۱۶ فدوی با خلاص دستخط دیوان بعرض
که عین باشد درکار نیست این علت را از میان باید برداشت مهم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد
ما حسب المسطور هم برپروانه زاید ست قولی ست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیهٔ ماضی و دیگر مردم کشمیر نمیشود بجای
کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست الحمد لله که چنین فتحی فتح شده و لا تا مردود گر بخت گر
هم چندان کار نبود اما با غماض کهنه عمالان از دست رفت و چندی دیگر دکان سرد شدنی شان
گرم ماند با آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش ازانکه شما را بخورد رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه اینقدر
تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه راست نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود را
چرا بر کلو او اشر بوا عمل نمیکند و ما را خود را از زبان و مردم نیسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد
اما او هم چه کند که اینهم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت بزور بازو نیست تا نه بخشد خدای
بخشنده ۱۱۸ اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلافت
از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینه ها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز برانها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در
در نزهت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر والا حالا می باید هر روز یکبار خود رفت و کما ینبغی
مقید ترمیم و تصفیهٔ عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
و صاحب آباد و اغرا آباد و نور باڑی و سرهند باڑی که تعلق همشیره عزیز القدر دارد
و غیرها بالقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال باتفاق شده بالمعاینه

برنگار دیل نقشه بفرستد وکیفیت باغ انگوری ودیگر باغات پائین قلعه وباغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند ونیز از ثقات مسموع نموده عرضه داشت کنند که تا حقائق با حسن وجوه معلوم شود ذره در صورت
شکست وریخت آنها آب ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم وهمچو اطفال عمر بلهو ولعب باختیم شعر
صرفت العمر فی لهو ولعب + فآها ثم آها ثم آها + رباعی افسوس که عمر رفت وهوشیاری نیست + دردا که
امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم روز بود + هیهات که روز رفت وبیداری نیست + قید
مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این ها بندرهائی باید داد وبقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق
شریعت غرا فیصل حیف ومیل برکسی نرود الحمد لله قاضی متدین است صالح ومتقی چشم براین آن
ندارد ودر انفصال قضایا حق وحساب منظور میدارد وار فتوا الحکم القاضی شجاعت خان ناظم صوبه
احمد آباد باضافه هزاری وهزار سوار سرفراز شده یاد باید نوشت فردا بقدرها که دیده خبر ولیست کار
کلی هنوز در قدرت است + اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت وجانفشانی است ودر تنبیه مفسدان
واستمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت وبمرتبه بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این جهان باد نیست + عاقبت زین نردبان افتاد نیست هرکه بالاتر
رود ابله تر است + استخوانش خرد تر خواهد شکست + رقعه ۱۱۸ شجاعت خان درگذشت انا لله وانا
الیه راجعون آدم کاردان بود ودر گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد دو سه کس بجای او سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند
وبهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق والیه الرشاد دریں مقدمه بهتر از
خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یا دیگری را مقرر نمایند وعتیق
الله خان بد طینت مقدمه ابراهیم خان کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته ومآل اندیشی را دخل
نداده بیت حیف برین انش وآئین او + کور شده دیده حق بین او + درباب دیندارے

تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست که گفته اند قاضی آئین تحقیقات متعصب
باید کرد که بیکبست اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهة
غالب منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر هم کم بوده اند درینوقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود کجا
رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود هزار سوار از تابینان او کم باید کرد بوکیل
هم چشم نمائی نمود حلم ما کار را بهم میکند حق سبحانه تعالی راست نماید خواجگی بابندگی رقعه ۱۲۰ روح الله
خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سر رشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدینت ضبط
شده دریافته بعرض رساند از آنچه خالصه مقرر شود برای این دکردی تعین نماید آنچه جاگیر قرار
یابد بپروانه بدهد و هنگام ضرر جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعین نمود که بیلداران با خزانه با و برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیلش باید کرد یا در خط خود منظوری نموده باید فرستاد بلی حرف آخر بهتر این مردازان جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد اینهمه فرق از سر آمدن بطلب و بودن از درون هم بد
که هاوی بناشد بر آن فهمیده عرض میکرده باشد و از اختلاط بیگانگی شود خویش هر چند جا
تنگ است گسک جزو بدن نگردد رقعه ۱۲۱ ذو الفقار خان ظاهرا سزاولان برای آوردن توپخانه تعین ساخته
روح الله خان را درعین کار مشرد نموده اگرچه اینهم کار بادشاهی است اما بخان مذکور بنگارد
که بفتح قلعه توبهار ابکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی اینها معتبر نشمارد و طرح قلعه مورچال
فرستاده او بنظر در آمد شمیکه بر آمد مورچال مقرر کرده است خوب است و بچندین وجوه بر اضلاع
دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب زدن متعذر خواهد بود و باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرده تا از تصادم ضرب بها

زلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقیده کشایش ها بپذیرد فرمان هم درین ماده
بفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بر سر آن تاکید می نویسیم بیت باید ها چنین شاخ شاخ * بدار یم چشم کشایش
فراخ * مستغفر الله مستغفر الله رقعه ۱۲۲ از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند زاده معلوم شد که شکر الله خان
باوجود نزدیک نمود دار شدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سوار نگردیده کسانرا به تنبیه آنها فرستاده بجا
نوازش خان رفته از شام تا بامداد منجوردن شراب و تماشا رقص گذرانیده با امتناع محترز و ممتنع نمیگردد
برین ممنوع قصد اصرار دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی چیزها بسیار بر خانه زادان
تربیت کرده نامی بندند باید که آن فدوی بدیوان بر نگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید
و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ بفتح الله خان نویسد که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم
شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نه کند و
باز رده کردن سرگروه مار اسرگران ننماید رقعه ۱۲۴ مستمند خان فرد که مشعر خرابی جاگیر خود بسبب
چهاونی وزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن گروه
شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است
خلف الصدق خود را به جمعیت شایسته بان طرف بفرستد رقعه ۱۲۵ سید سعد الله مکرر خطوط ها
فرستاده و اظهار چیزها بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغییر باید کرد و خلف حکیم اشرف
متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده با ضافه یومیه نوت دل بخشید لسید باید نوشت که بعد ازین
در معد ما اهل حدها که بفتوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالم اند
دخل نموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم ست و در بهبودی مستدعی
بودن خود دعا موت فی الله نموده اند حق است فی هذا الموت حیات این نیاز مند درگاه
بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

ارکان نقطہ کے زیر سے رکن بمعنی ستون کی جمع یہاں ارکان قلعہ سے مراد قلعہ کی فوج کے سردار لوگ ۱۲
شاخ شاخ یعنی گونا گون ۱۲
مستغفر ۱۲
نمودار شدن ظاہر ہونا دکھائی دینا ۱۲
ممتنع ۱۲
ایستادہ ۱۲
جانفشانی ۱۲
سرگروہ ۱۲
شقاوت ۱۲
متوفی ۱۲
ولا ترکنوا ۱۲

در درد دارد و در معنی تلقی قبول لقایه الانبیاء و الاولیاء اجمعین صدر تهامی آرد اگرچه فضلای
حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه بر تحقیق خود نگارد و السلام
رقعه ۱۲۶ تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی
را معلوم شده باشد چون تنبیه آن وجدا کردن بادشاهزاده نادان ضرور بود کریم و بر سر آن
بیس النقرین انچه آوردنی بود آورد بیم و دشمن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فرد صحبت سفله
چو انگشت نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه + بشومی همصحبتی او بادشاهزاده
هم گمراه اند چند حیله اگر در خیمه اش به تیا قداری باید نشاند و از حال و خبر باید داد رقعه ۱۲۷ جهان خان
بهادر باین چیستی اول مثل کهنه عملان درین مهم سستی پیش گرفت هر گاه از حضور تاکید شدید شده
خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین عمل
زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت
و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم وا شود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن وی ست
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک کی بطور خود میگذارد که این کس گوش بجی و حقیقت دارد
الهی از بند نفس من ها و ما را در تبعیت او میران نظم مهربانی دید و آن لطف نخست + آنکه کردی
گمرهان را باز جست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه ۱۲۸ امیر الامرا
در گذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد بدیوان
بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور و دگر قشکی
بهر قسم که بیسر آید مبلغها بادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما
بگمان و هیبت قبیله دار او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که بر تنبیه هر شیئه خود

بر امینی و تندرستی ظاهر خواهد کرد اما ان اسد خان هم برای این کار بد نیست متعین باید کرد و مراتب بعرض
رسانند که اضافه داده شود و یک عنایت دیگر هم بخاطر هست نسبت با و تعجل می آید رقعه ۱۲۹ این
کار یوسف خان مقرر شده مخوز آن مخلص هم خوبست اما سپاهی ست حقیقت عملداری او معلوم
نیست بر آن قدوی هرچه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی برهان پور تشخیصے دیانتدار مطلوب است
الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ مکرم خان در چه کارست باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چه راه اولیٰ تر ازین چیست میت حج ربالبیت مردانه بود حج زیارت کردن خانه بود
اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزند زاده بهادر باید گرفت اما بغیر وکیل ایشان را گفت
که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد علیخان ضابطه هست و خالی از تدین
هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه
که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد بوجهی برای تنبیه قضیه نا شایان و باتش تعین
باید کرد خان بهادر حمید چه طور ست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما از انجا
که ملک بے سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضے جاها احکام موافق بوقت بتغلبه
نفس بے اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد الحمد لله که نیت خود بخیر ست شاید که اگیرد انما الاعمال
بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبد الرحیم رحلت کرد دیندار متقی
بود از جاگیرداری بهره تمام داشت روزے در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلے
خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این به از طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی کش
فرمودیم که در سرکار والاهم سه چهار بهمین طرح و نام تیار سازند از کمر برآورده نذر کرد و عرض نمود که
تا آنها تیار شوند این نیاز مختصر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او معروض
دارد یا بعنایت اسد خان بگوید که او عرض نماید تا بقصد سرگشی عنایت کرده شود رقعه ۱۳۴ خانجهان بهادر

درگذشت انا الله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست تا بکجا بر وغالب درین ایام صوبه‌داری دکن نحوست وبچه دلگرمی آرزوی آن میکردند آری کار نفس بدتر ازین ست نظم

کشتن این کار عقل وهوش نیست + شیر باطن سخره خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد ودرکشید + معده‌اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس دوزخ اژدهاست + کو بدریاها نگردد کم وکاست + هفت دریا را درآشامد هنوز + کم نگردد سوزش این خلق سوز + سنگها وکافران سنگدل + اندر آیند اندران خوار وخجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی سیر گوید نی هنوز + اینت آتش اینت تابش اینت سوز + چون قدم بر وی نهد از لامکان + آنگه او ساکن شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + حق تعالی خواهم ز حق دریاشگاف + تا بسوزن بر کنم این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند وازین تیره روز رهائی بخشد بحرمة محمد وآل محمد علیهم الصلوة والسلام

رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ بآن مزاجدان فرستاده بود بمطالعه درآمد برای داودخان نوشته ان ودرو اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت وتا فتح قلعه امید وار داشت بعد ازان شاید که بعضے ازین ملتمسات قبول هم شود درمیان خود امکان ندارد ودیگر برای مصالح قلعه گیری به ترتیب خان حکم رساند که هرچه ضرور باشد بفرستد وبقلعه داران آنطرف نیز سزبگارد که آلات توپخانه از جزائر ورام جنگی وگوله وباروت بلشکر خان نصرت جنگ برساند الحکم لله الواحد القهار وبفعل الله ما یشاء رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان واضح شد که بی مهابت بسزا رسید احمد علی دلک هزاری ذات هزار سوار تابنیان اضافه باید داد وخلعت وشمشیر واسپ وفیل ارسال کرد وبرای همراهیان هم اضافه تجویز نموده ورا ازین مژده سرفراز ساخت ووکیل ا راهم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی ونعم الوکیل رقعه ۱۳۷ بنج فیل برای فرزندزاده بهادر برآورده ایم ودو زنجیر ازان میان

خویش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از بسند بده ۲۰
جواہر خان خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ سوانح نگار وزیر دست خان درباب سید مبارک چیزها نوشته اند اصلی دارد
یا نه باشد خود را او در اصحاب تمیز میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبرآباد خوب
سرانجام شده است گوپال سنگه را هم درباب امانت باید نوشت بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت
ع چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد رقعه ۱۳۹ هنگامه که به اهتمام خان جم گذشت از غفلت همین مردست
نباید دادن پشت و کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست هم خوا دم متدین خبردار کجا هم میر سید اسپان خان
فربه کرده صطبل را نحوی رونق داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره وارحمه انت خیر الراحمین سیف خان
درباب تنبیه مفسدان بتاکید نویسد مسامحه هم مرحمت شده محل انتظار نمانده والا هم فالاهم رقعه ۱۴۰
محسن پور خلافت برای اضافه پسر چار بین نوشته اند ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کردو
افزونی ذات خورد را بر بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوانکرد میان زهدی
خان و هند و صحبت بر از نیست بدان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بهند و باید نوشت رقعه ۱۴۱
روح الله خان بان وضع زرها را اگر دارین مسرف مالدار بخواهد باین روش جرمانه هضم کند غلط است
زر را از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعدادی ادای آن نباشد وکیل را نشانده همین
وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای ما را نصیب این بابی باقی نکند اعلی حضرت جاب شراه برای
جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر و شدید تعین نموده زرها را بمعروض وصول رمی آوردند
یاد داریم که روزی از جعفر خان ع را یا میکه بمنصب وزارت سرفرازی نداشت در غسلخانه نشانده
اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم با و تعلق داشت بدشده
در ایذا و آزار او کمر بست آنحضرت برادر نامهربان فرموده ندکه بعد برخاست دیوان با هم صفا دهد داروغه را
از خان مذکور شاله هاباند رقعه ۱۴۲ پیشکار صدر الصدور تحقیق را مستحقین را گر بحضور بیارد دیگر غرضی

در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه سریع مرقع سو بخان مذکور باید گفت یا آنکه عمری
در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر رسیده اند که این جماعت درین عرصه نیستند
که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسید جبیقه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگباشان چنین عرض نخواهم
کرد و اگر کسی کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی تبقید تمام خواهد
نمود با نعام خلعت و نقد و در صورت سعود شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز
و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زیرکه برای احشام
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب کسی نداده سوانح نگار زبان کار چه میکند و برای
برای همین مقرر نموده شد این جماعت با غراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نگاهداشتن علیسوی خان
از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برگردد ببرهان الله خان که از
بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهر ادر لشکر ست بخان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت که این صورت
چرا بایمعنی بوقوع آمد و بچه رو تأمل کارند نظر ندشت طلب احشام که نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد
و زدان بران نامردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند بود قابوچیان اگر طلب گرفته سرگرم
کار باشند غنیمت ست و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت
که فی الحقیقت کار خدا ست برهم نمودن و نزندگی و دردزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسران مآل ست آیین کدام مؤمن نمک حلال ست بهر حال بقبض و وصول طلب تمامی
احشام گرفته بسر برسد و در صورت خلاف آن سزای خائنان معاونان بیدینان برخود لازم دانسته

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر
شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم نبوده چه کند نا چار
است ا اگر غنین بود چرا بر خاسته بیاید اگر تنخواه نمیداد نمی آمدن خود میداد ند یا و هم از طرف خود تاکید
نویسد رقعه ۱۴۶ امهابت خان حیدر آبادی ظاهر ا در لاهور در گذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور
پدر رحلت کرده ورثه دیگر ندارد بدیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال و بهوشیاری و یا نتداری
تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد ست خلیفه امین نوکران گماشتهای خلیفه اند مستحقین و ضعفا
دیگران را دران نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ امرحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود
و دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد بحرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته
عقل در کنند آن فدوی را بگوید که دامن بدستوریکه در حضور مقرر ست همانقدر داشته باشید و الا قدم
در غسلخانه نگذارد و مرد را باید که الفت با لباس ساده و سرکار داشته باشد زینت تکلف خاصه زنان ست
و پیمانهای زیبنده حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق عظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ اکالم
پان نمیخوریم این کارخانه همرنگی دیگر گرفت دایدار خانه هم با ثبات بهیت بهوشیاری خبرشی و دعا آنست
که همه وقت همه جا کارخانجات عمده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار مجرائی آنها ظاهر شود و لطافت
مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت خداداد را معلوم کنند
و رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان بنیان پست گردند همها ابهمات عدوی تقرد این همه مباهات
حقا که بحساب نا صواب ربیت الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه و النحلافت
بمهابت خان صاحب در نشده جواب نوشته نوکر هیچ باید الشکر لله و المنته رقعه ۱۴۹ افدوی درگاه وزارت خان
عبد الرحمن در گذشت سر ادیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناته
سعد الله خانی درا حیا که بیاتی عهمات دیوانی بود بگفت که سرکار والا به کسی باید فرمود

که جوہر کاردانی و دماغ معاملہ آرائی داشتہ باشد نہ علیل غرض رقعہ ۵۱ آن فدوی مدار المہام
حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاہ قلمی نماید که از نوشتہ نیکنام خان بعرض رسید که شما ہر سہ پسران
دیوان قدیم خود را برآوردید فہم و ذکای رسا دارید مختار ید حالا با فضائل خان و میر ہادی مزہ نماند
(یہ فقرہ از روئے طعن ہے ۱۲)
عنایت اللہ خان واسطۃ المطالب ایشان ہم دیدیم بیاد داشتہ باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت
دکن و روح اللہ خان ہنگام صوبہ داری حیدرآباد مصدر بعضے اداہا نامناسب شدہ بودند مصلحۃً
چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت آنہا در ساختیم از زبان اعلیٰ حضرت شنیدہ ایم که
(مورد عتاب ۱۲) (ہمیشگی ۱۲)
عرش آشیان اکبر بادشاہ روزے میفرمودند که ٹوڈرمل بر انقیر و قطمیر امور ملک و مال شعور تمند دارد اما غرور و
خوشی نمی آید ابو الفضل با وی بد بود شکایت گونہ آغاز کرد جواب یافت که نو اختہ را نتوان برانداخت
لہذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت فرزند خدا آگاہ است مسلم بزرگی و الطاف + که جرم بیند و نان
برقرار میدارد رقعہ ۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکہ فرزند زادہ از برہان
(غازی الدین خان مراد ہیں ۱۲)
پور آمدہ بہ پیش نرفتہ روانہ برار شد و لفظ سپہ سالار که مینویسد از نوشتہ وکیل معلوم شدہ
(نام مقام ۱۲)
یا خبر غیب در یافتہ نہ فرمان رفتہ نہ ما گفتہ ایم بناید که منصب سپہ سالاری از کجا پیدا کرد رقعہ ۵۱
(دکھائے ۱۲)
محمد باقر داروغہ کچہری دیوانی درگذشت و شکار خان از زبان مردم عوام ہست روزے در سواری شنیدیم
که این را بہ نسبت و مردم چہ قدر بد میگفتند مکرر گفتیم که او از شرارت یا حسن از صدارت باز آید سود
(نام عہدہ ۱۲)
نکرد و جزای اعمال خود ہست خود بہتر میداند که بر سر آن رفتہ چہ گذشت و بر سر این رفتنی چہ خواہد رفت
(بدکار ۱۲) (یعنی مردہ ۱۲)
نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنہ ہمہ میدانند ظلم کردن بدست
و پیش آوردن ظلمہ بہتر از آن گرسنہ را خدمت دادن غربا را کشتن است و دیدہ و دانستہ
(جمع ظالم کی ۱۲)
از عہدہ باز پرس آخرت که در شک است بر آمدن مشکل چہ جائیکہ قوش بیگی جاگیر باید داد اما
نعمت باید داد و نباید داد از دست غفلت داد و داد + غلام محی الدین ہا در لشکر عالیجاہ دکانی

چیده بدر دستی متهم گردیده برآوردنش ضرور است این نه مردانند اینها مخنث اند بلکه نان اند
و مرد شهوت اند * جهلای مبتذل المزاج مختل و اقوال باطل دارند ایان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه
تتمه طلب که در سرکار والا دارند التماس تنخواه بر پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمه
طلب ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب طلب به و نقدی و قیمت جواهر و غیره آن محسوب خواهد شد
سودا سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها و امرا موقوف نمیداشتند
در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضے اوقات عمدة الملک بجا خود میگفتند که ما بکار بشر نجات نگاه
مامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد هر دم ترکیب مخنث تردد ما را خواهند دید و تمیمنی زبانی
سرکار ها بالفاظ بعرض والا رسیده بود درینولا که از عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر ذوالفقار خان
هجوم آورده رسد نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ است کمک طلب است حکم والا بنام عمدة الملک عز اصدار
یافت که بکمک پسر خود را زود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت
که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که برو عرصه تنگ است در زود شتافتن تساهل چرا مدعی شدن
دیگر و در دعوی دق بر آمدن دیگر است * دیگر چه نوشته آید که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم اسد
با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده دگمان ضابطه دانی و شرائف انسانی در حق او بیشتر است
با وجود اینهمه اهانت منصبداران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو هر دو
خواجه تاشانیم * بنده بارگاه سلطانیم * عجب عجائب منقولات سعد الله خان است که الف بصورت
قلم و نون بشکل دوات دیوان گاهی بصفات ملکی آراسته نباشد دیو است قلم و دوات او پیش نهاده یا
حیوانی یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را
نیز هم چشم خود شمارد و امتیاز یکه بباید مراعات آن را مرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزند زاده محمد عظیم امروز عرض
کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالی جاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید این خیر خواهی بچه امید در خاطر

تاش معنے خداوند
و یار و شریک
خواجه تاش معنے
هم خواجه یعنی بندگان یک خداوند

گذشته اگر شاه ایمای این مطلب بآن فرزند زاده کرده اند چه مضائقه والا ازین خیالات درگذرند که
اخلاص دلی همی افزاید بلی از افزایش غرور بندار را شاید گفتی باسد تعالی وکیلا و انا ادعوان یرحم
کلیم وید خلهم فناً فنا یابیار رقعه ۱۵۶ خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید از شرافت انسانی وجوهر خدادانی
وهمه دانی او خط بر بیده نشیم رضی الله عنه این دار مرگ را رشید ایم بسیار دارد و فوایدش ناپایدار دل
دانا و چشم بینا کو شخصے شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی بهتر از خود نمیداند جواب دادم که بهتر
از خود کسی را نمی یابد از رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ
من میخواستیم سرا عیادت آن دو تنخواه خود بیائیم اما بچه رود که هم نظر مشاهده نمائیم لهذا اسعد خان را نیابة
فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار ما فی الضمیر کند از میوه ها نورس آنچه اینجا بهم میرسد انگور ست اما اطبا
یونانی هرای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا ابر خود هم ناگوار کردیم انشا الله تقدس
بعد صحت کامل وشفای عاجل یکجا میخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدان
آرزو مرا برسان بهر رقعه ۱۵۸ خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج الاعلا جست فدوی زاده را
زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات وارادت امتیاز یافته باز پیش آن دو تنخواه خواهد رسید
فرد ماں مشو نومید چون واقف نه از اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد
آنچه دلی از فکر آن میسوخت هم بحجر بود + آخر از بهمیری گردون بانهم ساختیم رقعه ۱۵۹ خان فیروز جنگ
یکرنگ من الحمد بعد دور قلبی نیست بیت گر در یمنی و با منی پیش منی + در پیش منی و بی منی در یمنی +
از احوال شب و روزی اکثر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست دهد خانه زاد عنایت الله
خان را ندیده ایم جای او خالی ست مع شاخ گل هر جا که روید هم گل ست + رقعات بنام
ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ یکرنگ بد درنگ بیج اول این ملک در قلمرو
فرمانروایان دهلی بود و برهمنان متغلب تصرف اینها بر آورده اند ایشان سنگ و مستهلک لذات نفسانی

مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصتا از دست ندادہ تخت و چتر برای خود ساختند سزای کردہ بودند

مکافات آن زپیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند

از نوکران خود دیدند سیوا و غیرہ نیز با نها سلوک بد نمودند بیت درباب کنونکه دولتت هست بد ست

کاین دولت و ملک میرود دست بدست رقعه ۱۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه دشمن

چرا بگذاریم و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مگر نخوانده ام

باسلیقه ملک گیری و منصد اسیری نداریم رقعه ۱۶۲ خان نصرت جنگ را و دلیپ و غیره متعینان

خود را بجای ملتفت خان پیش بادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار ست و دست آنها

اگر کوتاه باشد در کار خللی نشود فبها که بعضها بارانای بیحیا یک کمان تیری اندازند و نمی فهمند

که خود را نشانه تیر و بال آخرت میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو، از مکافات عمل غافل

مشو فرد صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده ما را، العاقبة بالعافیة

رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ ریو رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد

الحمد لله صورت یافت اما خرچیکه درین سفر خیریت اثر شده و میشود بدار آن بر خزانه هندوستان بست

مبلغها کلی بطلب طلبداران شده و میشود در کرناتک دفینها قدیم عظیم بسیار شنیده میشود بیدارانه

بیجاپور که اصل ست بتغلب و تصرف ست نبیره سیوا بدر سیوا جهنمی ست ملکش ظاهر احمید آن استحکام ندارد

وحاصلش دیگفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد هشتاد لک ست چرا در تصرف و باشد حقیقت ملک

تدبیر نزاع از دو از نایب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل ورقعه ۱۶۴ خان نصرت

جنگ حرام بگا ربیمار حال مردم متدین کم میگفتند زیرا که از نها تواضع اندیشا از اول تا آخر نمی آید و سفها کار

در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل نمیخواهد خلاف امر لیست و شوار نمید انم

روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر بنده ها خدا چه مصیبت خواهد شد فرد فکر بشنبه

تلخ دارد جمعهٔ اطفال را عشرت مرد بی اندیشه فردا خوش است بهر حال از ارباب کار ذوی الاعتبار را همه حال لرزان و ترسان باید بود و بهر لحظه الحفیظ والامان باید گفت رقعات بنام مرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعهٔ ۱۶۵ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری و دو صد در دیوان تسلیمات بکنانند رقعهٔ ۱۶۶ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری و دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای دو هزار روپیه بعرض بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا یادبود نگارد و فمن عفا واصلح فاجره علی الله رقعهٔ ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از ارادهٔ گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشهٔ خاطر اقدس که منظور نظر خاص پروردهٔ لطفهاست باد سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد درصورت مبالغه البته منظور شد تتمهٔ التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرائی خواهد شد دیگر از روپیه درماهه که دوازده هزار سالانه میشود و نقد مقرر خواهد گشت رقعهٔ ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند این خبر چند روز است که شاه عالیجاه عرض نمودند کسی دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نمکند نیست با کسی دشمن نیست و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول یار خود فکر کرده از حال خود غافل بوده بمقدمهٔ موت خود هم است که الموت قریب من خمر الکعب النعل و اقرب من حبل الورید هاے هاے افسوس صد افسوس بیت گهی از دست گاهی از دل گاهی زپا افتم + بعزت میری العمر مفر بسم که والله م + اگر خدا سبب داند بعالی جا بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا هم تا در امانت این فانی خیانت نکنند هرچه بخاطر رسد برنگارد یا عرض نماید رقعهٔ ۱۶۹ بنام عنایت الله خان میرزا ابو الوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمد با جیغه برای عیال خواست گفتیم فقیر را چه حاجه کار فقیر دل برید و گریبان دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه و ما هم است و ا

صورت پرستانش نفس پرواز تقلید اند و میگویند للہی الہم نبہنا عن نوم الغافلین آمین آمین
آمین رقعہ ۱۷ ہدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود مینازد و بحساب سمت

حال ولین در حضور چنین و نارسائی فراج ودین ہے آنجا با عالی جاہ چنان فہمیدہ باید گفت قطع بخشی
خبر با زمانہ بساز ورنہ خود را نشانہ ساختنست زیرکان زمانہ میگویند زیرکی با زمانہ ساختنست
الاحد اگوش شنوا و چشم بینا داد والسلام علی اہل الرشد والسداد سیلوکی کہ این کوہکان با بادشاہزادہ
کردند کیفیت او شنیدہ باشید چہ کنیم خود کردہ را درمان نیست دہ ابر طبق عرائض این کمتر امان
حکم کردیم وگرنہ اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود کہ این بد بہان آنقدر جرأت بہم رسانیدہ اند
کہ بحضور بادشاہان دروغ عرض خواہند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادتمند نمود و خوب یار
باقی صحبت ہا فی انشاء اللہ تعالی می فہمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاہ نوشتہ زود بیار علی
بہ بہد حسن بیگ ویران کارچکلہ کوڑا برعایت خویشی فضل اجبل تغیر نشد و سکنہ آنجا تواتر فریاد
میکنند و سر بہ زمین میزنند و میگویند ع اگر تو می نہ ہی داد زور وادی ہست الخ الدوار الکی
این چکلہ از جاگیر ایشان تغیر خواہد شد و عوض نخواہند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان
را میان صاحب جاگیر و رعایا و عامل این گم گفتہ اند دیوانی کردن آسان و امین بودن
مشکل در بعضے محالات حصہ سپاہ شما در ظالمان ست آدم خدا ترس و آبادان کار چیدہ و
فہمیدہ بمنبران فکر سنجیدہ زود تعین نمایند کہ اند عند اللہ جزا برگی الذمہ باد شما شویم عاملان خویش و
برادر دیوان و واقع نگاران اینہا ہمی جنس این فوجدار نباشند رقعہ ۱۸ بہدایت اللہ زرین رقم
بگوید کہ این رباعی در بیاضیکہ بہ بادشاہزادہ محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خوب بنویسد رباعی
آتش بدو دست خویش در خرمن خویش ٭ من خود زدہ ام چہ نالم از دشمن خویش ٭ کس دشمن من
نیست منم دشمن خویش ٭ ای وای من و دست من و دامن خویش رقعہ ۱۹ میر جلال الدین

که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان ست که بخشی بود سید زاده کریم النسب

صحیح الحسب ست چرا بر آورند از وکیلش بپرسد رقعه ۱۷۳ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه مخواه

بران عمل نموده آن کرده شده دست ازین چیزها بر دارد بهر حال چون او خود بخود دبیر است و مستعفی

شده بنویسید که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشند رقعه ۱۷۴ اسد خان و پسرش بحضور نوشته اند

که بادشاهزاده بحمایت راناحر بی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یکروز بهمین اراده

سوار شده تا پای قلعه رفتند اما از نیامدن مردم از خبرداری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه

بر آمد و ایشان را برو تاخیر در فتح قلعه بهمین سبب ست حسب الحکم درباب محافظت بادشاهزاده و مفتوح

ساختن قلعه بآنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بذاک بفرستد نه شود

که قتل بادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت بنیدد و کار بادشاهی برهم شود فرد حقوق خدمت

همه ساله لعب اطفال ست + به کشوری که در وگود کان خداوندند + شریف مکه در هندوستان دولت

بسیار شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین ست

بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و این متلف حق بران نرسد بسوداگران

عمده و مالداران تجار بندر مبارک آن سمت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری معرفت آنها بمردم

اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر در

اظهار و شهرت نذر سرکار و الا هم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب فصل

علی و حبیب اوست صلی الله علیه و آله و سلم و در صورتیکه اینهم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک

نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهر ست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام

اسد خان رقعه ۱۷۵ به مهین پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسد بلکه عرضداشت کنند که

ابجو نیز خدمت فوجداری جلال آباد شیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی فهم

متصدی آن از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بر نگارنده از خارج بعرض رسید
که وکیل منصب داری که در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنابر قضیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد در
کچهری دیوانی از بدنی رجوع داد برعایت وطن دار حق آن منصبدار از آن کشمیری بی پیر نمی داد
درینصورت جهلا اگر عذر جهالت و بعلمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است
مکرر باواز بلند گفته ایم و باز میگوییم که مارا در احقاق حق و رفع تعدی متعدی عوره پوشیدگی
هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد هر سیع هر امیر که مرحمت شده غیر از روز مبارک
یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کند و از خود نسازد رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز بهادر شاه نویسد که دنیا رفتنی
و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بغار گور خواهد رفت همین امور
خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردا رفتگان باید دانست عاقل آنست که
وقت حال را که بین الماضی و الاستقبال است غنیمت داند و از امر خیر و صلاح انچه تواند فوراً العمل
آرد و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال را روی در رفتن ست و آینده را روی
درآمدن فرد سعدی همه روز پند مردم میگوید و خود نمیکند گوش رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص را که بدبیره
او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او افزودیم ظاهر بر نخوت و پندار افزوده قدر خود را گم
کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدبیره نصرت جنگ برود
و عذرها بخواهد و خود را از زمره پیشدستان بپرسش انکار دود الله کانه کجهوه فراموش نسازد نظم بیجا
که شیر مردی چیست شیر مرد زمانه دانی کیست آنکه با دشمنان تواند ساخت و آنکه با دوستان تواند
زیست رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضداشت کند ایشان که به استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال
قوی که سید سعد الله درویش نوشته باشد بنویسد که عبد القادر بیدل درین مقام در مصراع داد
گفته فرد تیر ازین آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید

بنام عبدالقاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان بامیر خانی

مخاطب شده داروغه خواصان آنحضرت گشته دخیلی در مزاج اقدس داشت و لطیفه‌های

حسب حال بموقع بعرض میرسانید صادر شده رقعه ۷۹ محمد اعظم شاه باید نوشت که نافرنفیه حسن دیانت

و جوهر شعور ایشانهم پیدا باشد که بیچاره تا چند بحال تباه در رود خواهد ماند بر بادشاهان حقی دارد

و التفات حق مواجب نا خوشنودی خالق هست نمیدانند که فضل بیشمار حضرت آفریدگار آمرزگار

چه قدر عفو جرایم بیشمار عاصیان بدکردار میفرماید برای خدا و خاطر ما کینه دیرینه و غبار پشتینه از

گنهگاران ۱۲

سینه بردارند و آن ضعیف را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند بو اسهائیش آنچه

جمع عاطفت یعنی مهربانی ۱۲

کردند در سزای آن روز بد دیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنی است لهذا با همه کس ساختنی ع ناکرده

پاداش ۱۲

گناه در جهان کیست بگو ⁂ کلمه غریب از زبان میان عبداللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که

خدا ناترس را در مزاج راه دادن و دوری حق را از در راندن بدترین گناهان است موثر حقیقت

خدا ہی تعالی ۱۲ الحکم

زبان عاصی پر معاصی اثری بخشاد زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه ۸۰ حسب

آنکه سرفراز خان عبداللطیف خان هرگاه برای سلام عمدة الملک مدار المهام بیایند ایشان اگر سوار

نشسته

اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان بروند و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام

مختار هست و اگر بر فیل باشند برابر راه بروند و اگر متکلم شوند جواب بدهند و الا و اگر نه و دیگر چیز را

یعنی پیچھے چلا جاوے ۱۲

از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را پان بدهند و دیگران علیک نقل شقه ۸۱ شاه

عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بود زیاده کمال خان در گذشت بکیل باید نوشت که بعرض

یعنی عالمگیر کی خدمت میں عرض کرو

رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت جهان پناه نیست عنایت الله خان حسن عمل سرکشیده اند

بو ستعجیر ۱۲

از حضور پرنور سرکار لایق ایشان سرداننده مقرره نمایند کشمیری در این صوبه نیست که با متوجه کنیم

عنایت الله خان راضی شده اضافه این افغان البته عمل کافی خواهد بود و دو و نوال شدنی

یعنی یقینا ۱۲

نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران میگردند و نیسپادیا ازین رشته بگوش منیخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیارد منظور نیست تغیر تغیر تغیر در کارها خوف الهی دواهمه باز پرس بادشاهی شیر دست دیوان را نباید که خویش واقربا را کار فرماید میر مرتضی در لونی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر برای ظلم واخذ و جر عمال نگرفته ایم —

خاتمة الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سر دفتر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مخفی مباد که درین هنگام میمنت انجام انشای دلپذیری نشات بی نظیری موسوم به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که بحکم کلام الملوک ملوک الکلام سرآمد کلام سخنوران و دره التاج بلاغت و بیان ست در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بسرپرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله بماه جولائی ۱۹۰۳ء بار یازدهم رونق طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت

قطعهٔ تاریخ طبع از فکر رسای مورخ باکمال سخنور کامل منشی بهگوان دیال صاحب عاقل ایجنٹ مطبع هذا

نامهٔ بے عدیل عالمگیر	که کلامش عجب دلاویز است
خوب املا نمود این انشا	فرحت آمیز و هم طرب خیز است
بهر تاریخ طبع او عاقل	گفت - انشای بهجت انگیز است

This book belongs to Abdul Haq